



## پیغام عشق

قسمت نهمصد و سی و هشتم





بنام خدا و با سلام خدمت جناب مولانا، آقای شهبازی و همه دوستان

نیمه اول غزل، برنامه ۹۱۶ گنج حضور

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۴۶

گر چپ و راست طعنه و تشنیه بیهدهست

از عشق برنگردد آن کس که دلشدهست

کسی که تعهد به عدم کردن مرکز دارد و قبل از هر فکر و حرف و عمل صبر دارد و فقط از خدا هدایت می گیرد و همانندگی ها را می اندازد، با طعنه و ملامت و مسخره شدن از طرف دیگران و من ذهنی خود روبرو می شود، و یا ملامت و ایراد گیری با من ذهنی خودش از دیگران و این برای زنده نگه داشتن من ذهنی حیاتی است. اما اگر درد هشیارانه را با عشق و شکر قبول کنیم و نسبت به برداشت های من ذهنی خود و دیگران کر شویم و توکل صد در صد داشته باشیم و از هیچ چیزی و هیچ از دست دادن و سوء تفاهمی نترسیم و توضیح و بحث را کنار بگذاریم و در درون مرکز عدم فقط ناظری ساکت باشیم و البته دست در دست بزرگان دادن را فراموش نکنیم، شادی بی سبب و هدایت خداوند و یکی بودن با خدا را با ستیزه و مقاومت عوض نخواهیم کرد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۴۶

مه نور می فشاند و سگ بانگ می کند

مه را چه جرم؟ خاصیت سگ چنین بدهست

انسانی که تعهد محکم به تسلیم و نمی داند، جنسی از سکوت و سکون و آرامش و روشنایی از جنس خدا دریافت می کند و خود به خود این را به بیرون با تسلیم خود سرازیر می کند، انسان تسلیم شده به خدا، همچون ماه که نور خورشید



را نشان می‌دهد، نور خدا را پخش می‌کند، بدون اینکه خواسته و توقع و حيله و ترسی داشته باشد. اما من ذهنی با ترس‌هایش مخالف زنده شدن به نور زندگی است و از انداختن همانیدگی‌ها و دست به دست بزرگان دادن مقاومت دارد و بنابراین مشغول کوچک کردن و مخالفت کردن و ترساندن دیگران است. بطور خلاصه، اگر در راه حقیقت وجودی قدم گذاشتیم، یعنی کسی که نور عشق و صلح و بخشش و رضایت پخش می‌کند. و اگر در راه افسانه من ذهنی هستیم یعنی من ذهنی که فقط درد پخش می‌کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۴۶

کوه است، نیست که، که به بادی ز جا رود

آن گله پشه‌ست که بادیش ره زده‌ست

مثل کوه که با هیچ بادی جابجا نمی‌شه، انسان متعهد به تسلیم و صبر و پرهیز را هم که زحمت می‌کشد و هر درد و زخم را با عشق و شکر قبول می‌کند و به خدا می‌گوید: بکن. هر چه که غیر از خدا است و من را آزاد کن و از این بابت ترسی ندارد و توکل صد در صد دارد. هیچ چیزی در بیرون. چه چیزها و اجسام، چه انسانها و چه اتفاقات و نامرادی‌ها و چه افکاری که من ذهنی به شکل شک و ملامت و کنترل و توقع به او می‌دهد، او را تکان نمی‌دهد. اما من ذهنی مثل پشه‌ها با هر بادی از جنس کم‌اندیشی، ترس، حرص، طمع، تنفر، حسادت، مقایسه، تعدد رابطه، خودنمایی، تلاش برای تغییر دیگران و توقع و پندار کمال و انتقاد و عیب بینی از این طرف به آن طرف می‌رود و همین امر او را تلف می‌کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۴۶

گر قاعده‌ست این که ملامت بود ز عشق

کری گوش عشق از آن، نیز قاعده‌ست



اگر قدم در راه حقیقت خود برداشتیم، در این راه با انتقاد و ایراد و مسخره شدن و مخالفت و ملامت، از طرف من ذهنی خود و دیگران روبرو می‌شویم و حتی خودمان مجبور به ملامت دیگران و عیب بینی در دیگران می‌شویم. و خوش بحال کسی که هشیارانه از کنار ملامت، با صبر و شکر و پرهیز، از واکنش رد شود و توکل به زندگی داشته باشد، که صد در صد دارد. زیرا او متوجه کارکرد قضا و کن فکان شده و در برابر هر چیزی آماده است تا به ورای آن رود و همین نادیده گرفتن، فضای الهی او را روز به روز گشوده می‌کند و زندگی و شادی بی‌سبب اصیل را در او سرازیر می‌کند، این مهمه که متوجه باشیم، ملامت ابزاری بزرگ برای پایداری من ذهنی است. پس مراقب انتقادی که از خود و دیگران داریم باشیم و البته همراه داشتن انبساط را در هر لحظه فراموش نکنیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۴۶

ویرانیِ دو کون درین ره عمارت است

ترک همه فواید در عشق فایده‌ست

هر فکری از این دنیا و از دنیایی پس از این دنیا، در ذهن ساخته‌ایم، اگر خراب کنیم و صفر شویم و در همین اکنون که تنها حقیقت وجودی است باشیم، وارد ملک بی‌نهایت و ابدی و شاد و آرام خدا و زندگی می‌شویم و تنها ساختن و آبادانی حقیقی همین است. حال با هر وضعیت و مسائلی هم که دست و پنجه نرم می‌کنیم، مهم نیست و پس از آن دیگر به راهکارهای من ذهنی که ما را تشویق به فایده‌ها و امتیازات این جهانی می‌کنند، اهمیت نمی‌دهیم. و تدبیرهای دردسر ساز او را شناختیم و البته تسلیم و سپردن خود به حکمت و تدبیر خدا را هم شناختیم و دیگر به راحتی با خدا و زندگی حرکت می‌کنیم و نه در گذشته هستیم و نه در آینده‌ای که من ذهنی را زنده نگه می‌دارد.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۴۶

عیسی ز چرخ چارم می گوید: الصلا

دست و دهان بشوی که هنگام مایدهست

زندگی ما را هر لحظه صدا می کند و می گوید: شرط زنده شدن به اصل اول و شادی بی سبب و عمق بی نهایت بسته به شستن خود از می دانم و بلام و چیزهایی است که از آنها زندگی می خواهیم و به آنها چسبیده ایم. اینها خوراکی های قلبی است که جلوی برکت و عشق را سد کرده است، و این شکستن عهد با خدا باعث کوری و زمین خوردن و تلف شدن ما می شود. البته این امر با رها کردن گذشته و رها شدن از آینده ما را به لحظه حال و اکنون می آورد تا رسالت و حقیقت خود را به یاد بیاریم و با تسلیم، دست از عهد شکنی با زندگی برداریم. بطور خلاصه این قانون زندگی نیست که ما به چیزهای این جهانی بچسبیم و خود را محدود به خوراکی های این جهانی، برای شادی گرفتن کنیم و اصل خود و بی نهایتی و بزرگی و کافی بودن خود را از یاد ببریم و دست خدا را رها کنیم و از کل جدا شویم.

با سپاس از همه، علی



## به نام حق تعالی

این روزها احساس بسیار خوشی دارم زیرا توانسته‌ام که یک کار خوب پیدا کنم. البته منظورم از یک کار خوب کاری نیست که پول فراوانی در آن باشد اما از زمانی که بطور مستمر، پیگیر برنامه گنج حضور شدم و چهار جلد اول مثنوی معنوی را نیز با آن مطالعه کردم و با کمک قانون تکرار، نه تنها اندیشه که نیز احساسات درونیم تغییر کرده‌اند. مهمترین آنها، توکل بالا و فضاگشایی در اطراف اتفاق این لحظه بود.

من در یک سوپر مارکت کوچک مشغول به کار هستم، در یکی از شهرهای کوچک استان مازندران. هر روز انسانهای بسیاری با قرائن مختلف را در زندگی‌ام احساس می‌کنم که هر کدام آنان، دارای ابعاد پیچیده و خاص درونی خاصی می‌باشند. اما با قوی‌تر شدن در فضاگشایی و بالا رفتن شادی بی‌سبب در درونم، متوجه شدم که قانون جذب مولانا واقعا کار می‌کند و همینطور از طریق قرین، برعکس گذشته و تجربه‌های کاری گذشته‌ام، بیشتر من روی قرائن تاثیر می‌گذارم تا آنها به من. این منم که به آنها شادی می‌بخشم و قانون پژواک مولانا، قرین قانون جاذبه او می‌شود که می‌گوید:

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۱۵

این جهان کوه است و فعل ما ندا

سوی ما آید نداها را صدا

که این بیت قرین این ابیات از قانون جذب حضرت مولانا می‌شوند:



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۸۱

در جهان هر چیز چیزی جذب کرد

گرم، گرمی را کشید و سرد، سرد

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۸۲

قسم باطل، باطلان را می کشند

باقیان از باقیان هم سرخوشند

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۸۳

ناریان مر ناریان را جاذب‌اند

نوریان مر نوریان را طالب‌اند

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۸۴

خوب خوبی را کند جذب این بدان

طبیات لطیبین بر وی بخوان

بله متوجه شدم که انسان‌ها و شرایط بیرونی زندگی‌ام، با تغییر مثبت من، در تمام ابعاد حیاتی‌ام آغاز می‌شوند. من مشتری‌های خوب جذب می‌کنم و همه من را دوست دارند، زیرا برای دیگران قرین بدی نیستم، اما نباید قضا و قدر و حکم کن فکان الهی را فراموش نمایم و نباید با تکیه بر قضا و قدر الهی، خودم را در رده گروه ممبلان جبری قرار بدهم.



زیرا گاه گاهی نیز من‌های ذهنی بسیار ستمگر که از طرف رئیس جعدان یا همان شیطان، از بیرون و درون خودم به من حمله ور می‌شوند. زیرا جنس شیطان از حسادت و دشمنی با انسان است. همان دشمنی که به انسان سجده نکرد. پس هر گاه که تلاش می‌کنم تا نیکی‌ها را در درونم بیافزایم، شیطان که از جنس آتش است، بیشتر گر گرفته و سعی در تخریب تلاش معنوی من، در جهت خواست و تسلیم و رضای خدا می‌کند. قطعا هر چه شما در معنویت بالاتر بروید و حضورتان بیشتر عمق بگیرد و در مرکز عدم، ریشه‌های عمیق‌تری بدواند، او با اره‌های تیزش در تلاش قطع درخت حضورتان می‌شود، اما درخت حضور خداوند هرچند قطورتر شود، چون جنسی از آهن سفت دارد، اره‌اش کارگر نمی‌افتد. و دیگر چیز آنکه، قدرت معنوی من سیر چند برابری پیدا کرد، از زمانی که سعی کردم حتی یک دروغ نیز نگویم و ناموس صد من حدید نسازم. و در محیط کارم تمام تلاشم این است تا حقه بازی نکنم و برای کارفرمایم، با بیشترین جانم خدمت کنم و هر گونه اشتباه کوچک و بزرگی را نیز که کرده‌ام، با او مطرح نمایم.

هر چند ظاهرا از نظر مالی به ضرر من می‌باشد، اما از منظر بعد روحی، غول من‌ذهنی‌ام را در شیشه می‌کنم که این بس گرانبهارترین سرمایه است. و نباید یادم برود که کار می‌کنم تا از آن به افراد مختلفی ببخشم. زیرا که انفاق نیز یکی از آموزه‌های اصلی مولانا می‌باشد و هم این که کار انسان بخشیدن است و ما بی‌نهایت ثروت هستیم و از جنس خداییم. پس طوری نمی‌شود اگر من، از درآمدم به مستمندان ببخشم یا کمی بیشتر برای یک سواری تاکسی پول خرج کنم و

...

سعدی، گلستان، باب اول، حکایت شماره ۱۰

بنی آدم اعضای یک پیکرند

که در آفرینش ز یک گوهرند

با سپاس بی‌نهایت، اسکندر از مازندران





با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین

در ابتدا اجازه می‌خواهم که موضوع مختصری را در رابطه با فضاگشایی، با شما و تمامی دوستان عزیزم به اشتراک بگذارم.

در برنامه ۹۲۴ گنج حضور، مولانای عزیز و آقای شهبازی نازنین، تاکید بر تبدیل شدن واقعی دارند که فهمیدن و درک کردنی که عملی در کار نباشد، پیشیزی ارزش ندارد و فقط خالی بند نیست و حرف مفت زدن.

اکنون زمان عملکرد داشتن است و فی‌التاخیر، آفات را به همراه دارد.

اصطلاحات و عبارات تاکیدی برنامه گنج حضور که در هر برنامه تکرار می‌شود، بایستی در درون به آنها تبدیل شویم و تغییرات آن را در درون خود مشاهده نماییم. عبارات مهم و تاکیدی این برنامه «تسلیم و فضاگشاییست.»

چرا که نیروی برتر و خداوند، از همان ابتدا تخم الست را که بله گویان بودن و تسلیم اتفاقات لحظه شدن است را در وجودمان کاشته است. و ما چه بخواهیم و چه نخواهیم، طرح و برنامه زندگی اینگونه بنا شده است که به سوی او بازگردیم. و این اصطلاحات، مختص برنامه گنج حضور که شاخص‌ترین آنها فضاگشاییست را، نمی‌توان با بیان توضیح داد و هر شخصی، فراخور همانیدگی‌هایی که دارد، بر اساس قانون قضا و قدر و با گُن و فکانش، خداوند مسائلی را برای او پیش می‌آورد که فضاگشایی کند. فضاگشایی کردن یک حالت درونی است که لحظه به لحظه صورت می‌گیرد.

یعنی من زهرا: در برابر هر حادثه و هر رویداد و هر شخصی که مرا بی‌مراد می‌سازد ناظر بر ذهنم باشم. و این اتفاق را با هوشیاری حضورم ببینم و خوب و بد و قضاوت نکنم و آن را هدیه و صفتی از طرف خداوند بدانم که آمده است

هم‌هویت شدگی‌هایم را به من نشان دهد و درونم را جلا و صفا بخشد و بی‌خیال و بی‌توجه نسبت به من ذهنی‌ام نباشم. چرا که او هم نیرو و انرژی خود را از آن سو وارد می‌کند که: تو هم بجنگ و جوابش را بده و اگر کوتاه بیایی و تسلیم شوی، فردی بزدل و ترسو و توسری خور محسوب می‌شوی.



و این من ذهنی هم پویاست و هم پر تحرک که هر لحظه انرژی‌های خود را به سمت و سویم سرازیر می‌کند. و خیلی سخت است و درد هوشیارانه را می‌طلبد ولی من می‌توانم از ابزارهای کلیدی برنامه، از جمله صبر و بردباری آگاهانه و پرهیز و انصتوا استفاده نمایم.

و هر کسی باید به عینه متوجه آن شود که در درونش چه خبر است و این فضاگشایی را ببیند. بدین صورت که: یک رضایت‌مندی همراه با شادی بی‌سبب و آرامش درون در زیر افکارش نقش می‌بندد.

دوستان عزیزم: مقوله فضاگشایی و تسلیم شدن بی‌عملی نیست، بلکه فعالانه کوشیدن و کار کردن مداوم و تعهد داشتن است.

که هوشیاری عدم‌بینم در همانیدگی‌ها گیج و گم نشوند که تا بتوانم عمل واهمانش را انجام دهم. بنا به فرمایش آقای شهبازی نازنین، خاصیت فضاگشایی بلد بودن نمی‌خواهد.

و همه ماها این خاصیت فضاگشایی را بلدیم و این توانایی و قدرت به هر یک از ماها داده شده است. مانند دیدن هواپیما که نیاز به خواندن کتابی ندارد که کتاب یا چیزی بخوانیم که بتوانیم هواپیما را در آسمان ببینیم.

🌸 حال بیت اول غزل ۱۷۳۷، برنامه ۹۲۴ گنج حضور 🌸

🌸 به نام خداوند عشق 🌸

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۳۷

🌸 بیار باده که اندر خمار خمارم 🌸

خدا گرفت مرا، زآن چنین گرفتارم



قبل از آشنایی با برنامه گنج حضور، روز گارم تیره و تار بود و در کوچه و پس کوچه‌های ذهنم زندگی می‌کردم و به دنبال چاره و راه حل که مرا از این چاه شور همانیدگی‌ها رهایی بخشد. بشدت گرفتار بودم و خداوند مرا گرفته بود و روز به روز خمار و خمارتر می‌شدم و علت خماری خود را نمی‌دانستم و از آن سرمستی و شادابی روز الست، خبری نبود و این نهال زیبای الست که بایستی در این جهان رشد می‌کرد، خشکیده بود.

و متأسفانه در افسانه من ذهنی‌ام زندگی می‌کردم و از آنجایی که مهر طلب بودم و کمبودهایی که در خانه پدری داشتم، خواهانم تایید و توجه از همسرم که به من عشق بورزد و به من محبت کند و در پندار کمالم با تصورات واهی و بیهوده سیر می‌کردم و زهر مار همانیدگی‌ها را که کاهش دهنده نیرو و انرژی درونم بود را مصرف و به خیال اینکه چیزی‌های خوبی را از همسر می‌طلبم و در من ذهنی‌ام با آنها خوش بودم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۴۵۷

🌸 یا تو پنداری که تو نان می‌خوری


زهرا مار و کاهش جان می‌خوری

و غافل از این بودم که: آدم‌ها خطرناک‌ترین موجوداتی هستند که اگر به مرکز بیایند مرا گرفتار می‌سازند و خمار می‌کنند و خماری هم افسردگی و ناتوانی را دنبال دارد و هم افکار پوسیده و بیهوده که از یک فکر به فکر دیگر پریدن است و این چیزها همه مربوط به این جهان مادی است و مربوط به خداوند نمی‌باشد. و مولانای عزیز به من یادآور می‌شد که می‌توانی باده بیاوری، یعنی با خاصیت فضاگشایی و مرکز عدم باده را از خداوند طلب کن و عاجزانه از او بخواه که تو را نجات دهد و دستت را بگیرد.



چرا که او سراسر لطف است و مهر و رحمتش همواره پُر است و بر رحمت می تند و به گذشته و همانیدگی ها و لغزش هایم کاری ندارد. و من هم، فرزند قمار بازم و در قمار بازی باید شرکت کنم که همیشه باختن است و بُردی در کار نیست و باختنم همان دادن همانیدگی هایم می باشد که آنها را بدهم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۹۵

گر تو مقامرزاده‌ای، در صرّفه چون افتاده‌ای 

صرّفه‌گری رسوا بود، خاصه که با خوب ختن

و بهشت فضایی یکتایی او را خریداری نمایم و این خودِ زندگیست که خریدار و مشتری واقعی این هم‌هویت شدگی هایم می باشد. چراکه در هیچ بازار و مرکز خریدی، هیچ مشتری خریدار ترس و خشم و احساس گناه و حس قربانی شدن و بی قدرتی و بی حوصلگی و تنبلی و تمامی دردهای من‌ذهنی و ترس از آینده و حسادت و کینه توزی را طالب نمی باشد و خریداری نمی کند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۶۳

مشتری ماست الله اشتری 

از غم هر مشتری هین برتر آ

و هم چنین:



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۲۱۴

🌸 طالب است و غالب است آن کردگار

تا ز هستی‌ها برآرد او دمار

حال:

این خداوند است که طالب من است. هم مرا آفریده است و هم مالک و غالب من و می‌خواهد هر لحظه در من به خودش زنده شود و من زورم به او نمی‌رسد. چرا که بی‌نهایت غالب است و قادر و هر موقع بخواهم، خودی نشان دهم و به صورت هستی قد علم کنم، پدرم را در می‌آورد و همچنین دمار از روزگارم.

در نتیجه اکنون آگاه شدم که:

این فعل و رفتار و کردار بیمارگونه خودم بود و تقصیر خودم که دچار این خماری شده بودم و سرنوشتم را می‌نوشتیم و خداوند مهربان همواره می‌خواست که با کار کردن روی خود، جام الستم را از شراب عشق و زندگی‌اش لبریز نماید و مرا کارگاه صنع آفریدگاری خود گرداند که تا بتوانم این سرمستی و شادی را به دیگران هم هدیه دهم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۲

🌸 فعلِ توست این غُصّه‌هایِ دَم‌به‌دَم

این بُود معنیِ قَدْ جَفَّ الْقَلَمُ

و در پایان: وقتی که خرد بی‌منت‌های کائنات سرگرم کار است، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می‌کند.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

ای ز غم مُرده که دست از نان تهی است 🌻

چون غفورست و رحیم، این ترس چیست؟

پر انرژی و سالم بمانید.

خیلی ممنون، خدا نگهدار شما

زهرا سلامتی، از زاهدان



با سلام خدمت استاد گرانقدرم و همه عزیزان همراه با برنامه گنج حضور

توضیحاتی درباره بیت اول غزل شماره (۱۹۴۸) دیوان شمس، در برنامه ۶۱۱، تهیه کردم که به اشتراک می‌گذارم.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۴۸

بانگ آید هر زمانی زین رواق آبگون

آیت انا بنیناها و انا موسعون

هر زمان از آسمان بانگ می‌آید که ما آسمان را قدرتمندانه بنا کردیم و ما وسعت دهنده‌ایم. هر زمان یعنی این لحظه، خداوند ما را فرا می‌خواند به بیداری و برگشت به آسمان درونمان، به این آبی بیکران درونمان که البته وجود آسمان بیرون، برای دیدن و درک همین آسمان درون بوده هست.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۶۳

هر نفس آواز عشق می‌رسد از چپ و راست

ما به فلک می‌رویم عزم تماشا که راست

هر نفس یعنی هر لحظه، آواز عشق صدای زندگی از هر سو رو کنیم می‌آید و ما را احاطه می‌کند، که من در حرکتیم به سوی خودم. چه کسی آماده هست و فضا را گشوده کرده برای همراهی با من؟



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶

هر لحظه وحی آسمان آید به سر جانها

کاخر چو دُردی بر زمین تا چند می باشی برآ

هر لحظه، به ابدیت این لحظه بیدار شوم. چقدر وقت تلف می کنم. متوجه رسالت خودم بشوم. آسمان درونم را باز کنم تا کشف کنم کلید رهایی از دردهایم را.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۷۴

ما ز بالاییم و بالا می رویم

ما ز دریاییم و دریا می رویم

ما ز آنجا و ز اینجا نیستیم

ما ز بی جاییم و بی جا می رویم

می گوید ما از بالاییم، از آسمانیم و به آنجا می رویم. راه برگشتی نداریم. مسیری را برای رفتن به بالا طی کرده ایم. از جمادی تا ذهن انسان همچنان داریم ادامه می دهیم. هیچگاه توقفی نداشته و برگشت به قبلی هم نداشتیم. حرکت ما رو به جلو بوده و هر مقاومت و مخالفتی برای برگشت به قبل بی نتیجه و دردزا خواهد بود.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۸۲

حد جسمت یک دو گز خود بیش نیست

جان تو تا آسمان جُولان کنیست





در این بیت مثنوی، سعی در بیان همین حرکت و رشد دارد که بدان، جان تو، تا آسمان قدرت حرکت دارد ولی جسم تو اسیر است، بسیار محدود است در مقابل وسعت روح و حرکتی که روح می تواند داشته باشد. پس این محدود بینی جسمی را رها کن و چشمت را به آسمان بی نهایت درونت بگشا.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳

چندان دعا کن در نَہان چندان بنال اندر شبان

کز گنبد هفت آسمان در گوش تو آید صدا

در این بیت غزل، اشاره به دعا کردن که همان بودن در لحظه و درد هوشیارانه کشیدن هست دارد، که این صدای لحظه را می توان در یک فضاگشایی، با کیفیت جانانه و کامل، به طور واضح شنید. و در مصرع دوم بیت گفت: ما آسمان ها را قدرتمندانه بنا کردیم و ما وسعت دهنده ایم، که اشاره به آیه:

قرآن کریم، سوره ذاریات (۵۱)، آیه ۴۷

«وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ»

«و آسمان را قدرتمندانه بنا کردیم و ما البته وسعت دهنده ایم.» دارد.

خداوند با کُن فکان خود می گوید: باش و می شود و قدرت خودش را نشان می دهد و با قدرت کن فکانش آسمان ها را بنا می کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۴۴

دَمِ او جان دَهَدَتِ رو ز نَفَخْتُ بپذیر

کار او کُن فیکون است، نه موقوفِ علل



و می‌گویید: این قدرت (کن فیکون) را ذهن نمی‌تواند بفهمد و درک کند، چون محدود اندیش و حقیر اندیش هست و خبری از این قدرت زندگی ندارد، ذهن فقط با علت و معلول‌ها می‌تواند بفهمد. پس این علت‌های ذهنی را نبین و رها کن و فقط بگذار زندگی قدرتش را نشانت دهد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۶۶

بیش چوگان‌های حکم کن فکان

می‌دویم اندر مکان و لامکان

و بدون هیچ پرسشی، خودت را در معرض کن فکان بگذار تا هم مکانت زنده و منظم شود، هم لامکانت سامان بیابد. البته زیر چوگان برو، درد بکش ولی درد هوشیارانه که برایت مفید و سازنده هست. و می‌گویید: ما وسعت دهنده‌ایم، یعنی ما آسمان را خلق کرده‌ایم و وسعت داده‌ایم و همینطور آسمان درون را هم ما خلق و وسعت داده‌ایم.

قران کریم، سوره انشراح (۹۴)، آیه ۱

«أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ»

«آیا برای تو سینه‌ات را نگشاده‌ایم.»

اشاره به همان آسمان درون دارد و اینکه ما می‌کشاییم، نه خودت با من ذهنیت. پس در کار تبدیل دخالت نکنم و بهترین کار از سر راه زندگی کنار رفتنم هست و ریش و قیچی را به دست خود زندگی سپردن هست.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۱

پرده‌های دیده را داروی صبر

هم بسوزد هم بسازد شرح صدر

و این روپوش‌های دید ذهنی که روی هوشیاری من را پوشانده هست، با صبر کنار رفته و درونم گشاده می‌شود. پس صبر، از مهمترین ابزارهای فضاگشایی است که هم همانیدگی‌هایم را می‌سوزاند و همزمان باعث باز شدن آسمان درونم، (شرح صدر) نیز می‌شود.

با سپاس و تشکر،

صبا هستم از اصفهان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

[Shahbazi@rapidtest.com](mailto:Shahbazi@rapidtest.com)